

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: جان پرکینز  
برگردانندگان: مهرداد (خلیل) شهابی- میر محمود نبوی  
بازخوانی، تصحیح و ارسال: حمید محوی  
۱۱ جولای ۲۰۱۳

## اعترافات جنایتکار اقتصادی

(افشاءگری هانی در باب ترندهای ایالات متحده آمریکا در اقتصاد جهانی)

۲۰



John Perkins

فصل ۳۰

### ایالت متحده به خاک پاناما تجاوز می‌کند

«توریخوس» مرده بود، ولی «پاناما» همچنان جای ویژه‌ای در قلب من داشت. من، با زندگی در فلوریدای جنوبی، به منابع اطلاعاتی بسیاری درباره رویدادهای جاری امریکای مرکزی دسترسی داشتم. میراث توریخوس همچنان زنده بود، گرچه جانشینان او نه به شخصیت پر مهر و محبت او آراسته بودند و نه به خوی و منش پر صلابت وی. با وجود این، تلاش برای رفع اختلافات در سرتاسر نیمکره آمریکا بعد از مرگ او نیز ادامه یافت و پاناما همچنان مصمم بود ایالات متحده را به پایبندی به شرایط «معاهده آبراه پاناما»<sup>۱</sup> ملزم سازد.

جانشین توریخوس، مانوئل نوریگا<sup>۲</sup>، در آغاز امر، متعهد به ادامه راه آموزگار خویش به نظر می‌رسید. من هرگز نوریگا را شخصاً ملاقات نکردم، اما همه شواهد حاکی از آن بود که او در ابتداء سعی وافر داشت تا آرمان‌های اقشار ضعیف و محروم امریکای لاتین را به پیش ببرد. یکی از مهم‌ترین پروژه‌های وی ساختن آبراه جدیدی بود که توسط ژاپنی‌ها ساخته و تأمین مالی می‌شد. همان‌طور که قابل‌پیش‌بینی بود، وی با مقاومت‌های بسیاری از سوی واشنگتن و

<sup>1</sup>. Canal Treaty  
<sup>2</sup>. Manuel Noriega

شرکت‌های بخش خصوصی ایالات متحده آمریکا رو به رو گردید. نوریگا، خود، می‌نویسد:

«جرج شولتز وزیر خارجه آمریکا، یکی از مدیران اجرائی سابق شرکت ساختمانی فراملیتی «بکتل» بود؛ «کاسپار واینبرگر» وزیر دفاع آمریکا نیز زمانی معاون ریاست هیأت مدیره شرکت یادشده بود. «بکتل» بسیار مشتاق بود که میلیاردها دالر درآمد از محل ساخت آبراه جدید پاناما به جیب بزند. دولت‌های ریگان و بوش از این واهمه داشتند که شاید جاپان در پروژه ساخت آبراه نقش مسلط را بازی کند؛ امریکائیان نه فقط درباره امنیت نگرانی بی‌موردی داشتند، بلکه مسأله رقابت‌های تجاری نیز در بین بود. شرکت‌های ساختمانی ایالات متحده شاهد از دست دادن میلیاردها دالر درآمد بودند.»<sup>(۱)</sup>

اما «نوریگا»، توریخوس نبود. او نه جذبه رئیس سابق خود را داشت و نه سلامت نفس او را. با گذشت زمان، نوریگا به فساد و معامله مواد مخدر سوء شهرت یافت و حتی مظنون به ترتیب دادن قتل يك رقیب سیاسی به نام «هوگو اسپادافورا» گردید.

نوریگا ابتداء به عنوان سرهنگی که فرماندهی واحد جی - ۲ از نیروهای دفاعی پاناما را بر عهده داشت معروف شد. واحد مزبور يك واحد فرماندهی اطلاعات نظامی بود که رابط «سازمان مرکزی اطلاعات» ایالات متحده آمریکا (سیا) به شمار می‌رفت. در این مقام، او رابطه نزدیکی با «ویلیام کیسی»<sup>۳</sup> رئیس «سیا» ایجاد کرد. «سیا» از این ارتباط برای پیشبرد اهدافش در سرتاسر منطقه کارائیب و امریکای مرکزی و جنوبی بهره می‌برد. مثلاً، وقتی دولت ریگان می‌خواست درباره تهاجم نظامی سال ۱۹۸۳ آمریکا به کشور گرانادا، پیشاپیش به کاسترو هشدار دهد «کیسی» به «نوریگا» روی آورد و از او خواست نقش پیام رسان را بر عهده گیرد. سرهنگ نوریگا همچنین به CIA کمک کرد تا در کارتل‌های مواد مخدر کلمبیا و سایر کشورها نفوذ کند.

در سال ۱۹۸۴، نوریگا به مقام ژنرالی و فرماندهی کل نیروهای دفاعی پاناما ارتقاء یافته بود. طبق گزارش‌ها، هنگامی که در آن سال کیسی وارد شهر پاناماسیتی شد و در فرودگاه مورد استقبال رئیس محلی «سیا» قرار گرفت، پرسید: «پسر من کجاست؟ نوریگا کجاست؟». وقتی ژنرال نوریگا از واشنگتن دیدن کرد، آن دو به‌طور خصوصی در منزل کیسی ملاقات کردند. سال‌ها بعد، نوریگا اذعان کرد که ارتباط نزدیکش با کیسی در او احساسی از شکست‌ناپذیری به وجود می‌آورد. به باور او «سیا» در آمریکا، همچون جی - ۲ در پاناما، قدرتمندترین شاخه حکومت در کشور خود بود. او متقاعد شده بود که، به رغم موضعش درباره «معاهده آبراه پاناما» و پایگاه‌های نظامی آمریکا در محدوده آبراه، کیسی وی را در کنف حمایت خود خواهد گرفت.<sup>(۲)</sup>

از این‌رو، در حالی که توریخوس نمادی بین‌المللی برای عدالت و مساوات محسوب می‌شد، نوریگا تبدیل به سمبل فساد و انحطاط شد. مقاله صفحه اول روزنامه نیویورک تایمز در تاریخ دوازدهم جون ۱۹۸۶ با تیتر «ادعای دست داشتن مرد قدرتمند پاناما در تجارت مواد مخدر و پول شوئی» جای تردیدی در بدنامی او باقی نگذاشت. این مقاله افشاءگرانه به قلم يك روزنامه‌نگار برنده «پولیتزر»<sup>۴</sup> مدعی بود که نوریگا با چندین مؤسسه تجاری امریکای لاتین در تبنانی پنهانی و غیرقانونی است، و علاوه بر این هم به نفع و هم علیه ایالات متحده و کوبا جاسوسی کرده و، به‌نوعی، جاسوس دوجانبه بوده است؛ جی - ۲ به فرمان او «هوگو اسپادافورا» را گردن زده است؛ و او شخصاً «عمده‌ترین جریان قاچاق مواد مخدر در پاناما» را هدایت کرده است. این مقاله با عکسی ناخوشایند از ژنرال نوریگا همراه بود و دنباله آن در روز بعد، به افشای جزئیات بیشتری می‌پرداخت.<sup>(۳)</sup>

آنچه مسائل نوریگا را مضاعف می‌کرد هم‌زمانی حکومت او با ریاست جمهوری جرج بوش بود که از وجهه چندانی برخوردار نبود و روزنامه‌نگاران او را رئیس جمهوری «سست‌عنصر» توصیف می‌کردند.<sup>(۴)</sup>

<sup>3</sup> William J. Casey  
<sup>4</sup> Pulitzer Prize. جایزه ادبی و ژورنالیستی ایالات متحده - م.

بعد از آنکه نوریگا، با یکدندگی، از تمدید اجازه فعالیت «مدرسه (آموزش نظامی) قاره آمریکا» برای یک دوره پانزده ساله دیگر سر باز زد، موضوع «سست عنصری» جرج بوش پدر اهمیت ویژه‌ای کسب کرد.

خاطرات ژنرال در این خصوص، چشم انداز جالبی را اراده می‌دهد:

«همان‌قدر که ما به ادامه راه توریخوس مصمم بودیم و به آن غرور می‌ورزیدیم، به همان اندازه، ایالات متحده چنین چیزی را نمی‌خواست. آنان خواهان تمدید فعالیت «مدرسه (آموزش نظامی) قاره آمریکا» یا مذاکره مجدد درباره آن بودند و می‌گفتند که، با افزایش آمادگی‌های جنگی‌شان در امریکای مرکزی، هنوز به این مدرسه نظامی نیاز دارند. اما مدرسه مزبور مایه سرافکندگی و پریشان‌خاطری ما می‌شد. ما نمی‌خواستیم در خاک خود جایی برای آموزش جوخه‌های مرگ و نظامیان دست راستی سرکوبگر فراهم کنیم.» (۵)

از این رو، وقتی ایالات متحده در بیستم دسامبر ۱۹۸۹، بر اساس گزارش‌ها، بزرگترین حمله هوایی پس از جنگ جهانی دوم را علیه پاناما انجام داد، دنیا حیرت‌زده شد - در حالی که چنین چیزی قابل پیش‌بینی بود. (۶) این تهاجم، حمله به جمعیتی غیرنظامی بود که برای آن هیچ پیش‌زمینه تحریک‌آمیزی وجود نداشت. پاناما یا مردم آن به هیچ وجه نه امریکا و نه هیچ کشور دیگری را تهدید نکرده بودند. سیاستمداران، دولت‌ها و مطبوعات حمله یک‌جانبه ایالات متحده را به‌عنوان موردی از نقض آشکار قوانین بین‌المللی محکوم کردند.

اگر این عملیات نظامی علیه کشوری که مرتکب کشتارهای جمعی یا جنایات دیگری علیه حقوق بشر شده بود - مثلاً «چیلی» تحت حکومت «پینوشه»، «پراگوای» تحت حکومت «استروسنر»، «نیکاراگوای» تحت حکومت «ساموزا»، «السالوادور» تحت حکومت «دابیسون»<sup>۷</sup>، یا «عراق» تحت حکومت «صدام» - صورت می‌گرفت، شاید برای جهانیان قابل درک بود.<sup>۸</sup> ولی پاناما جنایاتی از این دست مرتکب نشده بود؛ تنها «خطای» آن برخورداری از شهامت در نفی خواست‌های مشتکی سیاستمدار قدرتمند و مدیران ابرشرکت‌ها بود. کشوری که اصرار می‌ورزید معاهده آبراه محترم شمرده شود با سیاستمداران طرفدار اصلاحات اجتماعی مباحثاتی را برگزار کرده و امکان ساخت آبراه جدیدی را با همکاری بانک‌ها و شرکت‌های ساختمانی جاپانی مورد مطالعه قرار داده بود. در نتیجه چنین اقداماتی بود که پاناما عواقبی چنان ویران‌کننده را متحمل شد. آن‌طور که نوریگا می‌گوید:

«می‌خواهم جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نماند: فعالیت‌هایی که ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۸۶ برای برهم زدن ثبات پاناما آغاز کرد و در سال ۱۹۸۹ با تهاجم به آن خاتمه داد نتیجه مردود شناختن همه سناریوهایی بود که در آنها کنترل آینده پاناما می‌توانست در دستان پانامای مستقل و دارای حاکمیت ملی - و مورد حمایت جاپان - قرار گیرد. در همین حال، «شولتز» و «واین‌برگر»<sup>۹</sup> پشت نقاب حمایت از منافع عمومی مردم امریکا، و با برخورداری از ناآگاهی عمومی درباره منافع قدرتمند اقتصادی که خود نمایندگی آنان را بر عهده داشتند، فعالیت تبلیغاتی گسترده‌ای را با هدف سقوط من سامان می‌دادند.» (۷)

<sup>۵</sup>. Stroessner

<sup>۶</sup>. Somosa

<sup>۷</sup>. D'Aubuisson

<sup>۸</sup>. به هیچ وجه! حمله آمریکا به «کشورهای که مرتکب کشتارهای جمعی یا جنایات دیگری علیه حقوق بشر شده بودند» محال بود و دنیا از آن شگفت‌زده می‌شد، زیرا تمام افراد نامبرده - حتی صدام - با کودتاها یا سایر حمایت‌های امریکا به قدرت رسیده بودند. صدام در اوایل دهه ۶۰ میلادی بر اساس طرح سازمان جاسوسی امریکا، سیا، کودتای ناموفقی را علیه سرهنگ عبدالکریم قاسم، رئیس‌جمهور وقت عراق ترتیب داد ولی ضمن تیراندازی‌ها، زخمی شد و به مصر گریخت که رئیس‌جمهورش، سرهنگ جمال عبدالناصر، روابط تیره‌ای با سرهنگ عبدالکریم قاسم داشت. ولی صدام چند سال بعد، در اواخر دهه ۶۰ میلادی، به همراه ژنرال حسن البکر، با کودتای دیگری به قدرت رسید که سازمان «سیا» آن را «کودتای مطلوب ما» (Our Favourite Coup) نامید. سایر حکومت‌های یادشده امریکای لاتین نیز حکومت‌های سرکوبگر و دست‌راستی افراطی دست‌نشانده ایالات متحده امریکا بودند -

<sup>۹</sup>. وزیران خارجه و دفاع امریکا - م.

توجه و اشتگتن برای حمله به پاناما صرفاً مبتنی بر يك فرد بود. تنها منطق ایالات متحده آمریکا در گسیل مردان و زنان جوانش و به مخاطره انداختن زندگی آنها و منحرف ساختن ذهنیاتشان برای کشتار انسان‌های بی‌گناه، و از جمله تعداد بی‌شمار و گزارش نشده‌ای از کودکان خردسال و به آتش کشیدن قسمت‌های گسترده‌ای از شهر پاناماسیتی صرفاً اتهامات آمریکا علیه شخص نوریگا بود. او را چهره‌ای شریر، دشمن مردم و يك هیولای قاجاق مواد مخدر تصویر کرده بودند. این تصویر برای دولت ایالات متحده آمریکا بهانه‌ای برای تهاجم گسترده به کشوری با دو میلیون نفر سکنه را فراهم می‌کرد که از قضا کنار یکی از پربهاترین املاک جهان زندگی می‌کردند.<sup>10</sup> این تهاجم تا به آن حد آسایش خیالم را مختل کرده بود که مرا برای مدتی طولانی دچار افسردگی کرد. می‌دانستم که نوریگا دارای محافظان شخصی است ولی نمی‌توانستم مانع از این فکر در ذهنم شوم که سرانجام به چنگ «شغال‌ها»<sup>11</sup> خواهد افتاد - همان فرجامی که رولدوس و توریخوس به آن گرفتار آمدند. حدس می‌زدم که اکثر محافظانش را پرسنل نظامی آمریکا آموزش داده‌اند و احتمالاً پول گرفته‌اند تا موقع ربودن او، خود را به ندیدن بزنند و یا این که خودشان طرح قتل وی را به اجرا گذارند. بنابراین، هر چه بیشتر راجع به تهاجم نظامی آمریکا اندیشیدم و مطالعه کردم، بیشتر متقاعد شدم که این تهاجم نشان‌دهنده چرخشی در سیاست‌های آمریکا به سوی سیاست‌های پیشین و روش‌های قدیمی امپراتوری به حساب می‌آمد که دولت بوش پدر، حتی بیش از ریگان، مصمم به پیشبرد آن بود تا به جهان نشان دهد که برای رسیدن به اهدافش، هیچ‌گونه تردیدی به خود راه نخواهد داد. همچنین، به نظر می‌رسید که هدف آمریکا از تهاجم نظامی به پاناما، علاوه بر جایگزین کردن وارثان توریخوس با دولتی آلت دست و طرفدار ایالات متحده، ترساندن کشورهای چو عراق و واداشتن آنها به تسلیم است.

«دیوید هریس»<sup>12</sup>، یکی از سردبیرهای مجله نیویورک تایمز و مؤلف کتاب‌های بسیار، در این‌باره نظر جالبی دارد. او، در کتاب تیراندازی به ماه که در سال ۲۰۰۱ منتشر شد، می‌نویسد:

«در میان هزاران رهبر، فرمانروا، مردان مقتدر، شوراهای نظامی و رهبران جنگی که امریکائیان در گوشه و کنار جهان مورد هجوم قرار داده‌اند، ژنرال مانوئل آنتونیو نوریگا تنها کسی است که این‌گونه با او رفتار می‌شود. ایالات متحده فقط يك‌بار، در تاریخ موجودیت رسمی ملی ۲۲۵ ساله‌اش، کشور دیگری را فتح و رهبر آن را به ایالات متحده منتقل کرده است تا به دلیل این که قوانین آمریکا را در خاک آباء و اجدادی خود نقض کرده است، محاکمه و زندانی شود.»<sup>(۸)</sup>

به دنبال بمباران پاناما، ایالات متحده خود را در وضعیت حساسی یافت. مدتی به نظر می‌رسید که گویی این اقدام نتیجه عکس خواهد داشت. دولت بوش پدر ممکن بود با دست زدن به شدت عمل، بتواند شایعات مربوط به «سست عنصری» رئیس‌جمهور را فرو نشاند، ولی اکنون دیگر با مسأله غیرقانونی بودن اعمالش مواجه بود و زورگویی به نظر می‌رسید که حین ارتکاب عملی تروریستی گرفتار شده است. افشاء شد که ارتش ایالات متحده به مدت سه روز از ورود خبرنگاران، امداد رسانان صلیب‌سرخ و سایر شاهدان مستقل به مناطق شدیداً بمباران شده جلوگیری کرده است، در حالی که در این مدت، سربازان امریکائی مجروحان را یا سوزانده و یا زنده به گور می‌کردند. درباره این که چه میزان از شواهد و مستندات رفتارهای جنایتکارانه و اعمال ناشایست دیگر از بین برده شد و چه تعدادی از انسان‌ها به سبب محروم شدن از مراقبت‌های به موقع پزشکی جان باختند، پرسش‌هایی توسط خبرنگاران مطرح شد که هرگز پاسخی به آنها داده نشد.

ما بسیاری از حقایق مربوط به این تهاجم را هرگز نخواهیم دانست، و هرگز از میزان واقعی قتل‌عام‌ها آگاهی نخواهیم

<sup>10</sup> . اشاره به «آبراه پاناما» و درآمد آن - م.  
<sup>11</sup> . اشاره به آدمکشان سازمان جاسوسی آمریکا، CIA - م.  
<sup>12</sup> . David Harris

یافت. وزیر دفاع، «ریچارد چنی<sup>۱۳</sup>»، مدعی شد تعداد کشته‌شدگان پانصد تا ششصد نفر بوده است، ولی گروه‌های مستقل حقوق بشر میزان تلفات را سه تا پنج‌هزار به علاوه بیست و پنج‌هزار نفر بی‌خانمان قید کرده‌اند.<sup>(۹)</sup>

نوریگا دستگیر و با هواپیما به میامی در امریکا فرستاده شد تا در آنجا به چهل سال حبس محکوم شود. در آن برهه از زمان، او تنها کسی بود که در ایالات متحده، رسماً زندانی جنگی محسوب شد.<sup>(۱۰)</sup>

دنیا از این که قوانین بین‌المللی این‌سان توسط ایالات متحده امریکا زیر پا نهاده می‌شد و از این که مردمی بی‌دفاع به دست قدرتمندترین نیروی نظامی کره زمین نابود می‌شدند به خشم آمده بود، اما فقط چند نفری در ایالات متحده از این خشم یا از جنایاتی که واشنگتن مرتکب شده بود آگاه بودند. پوشش خبری توسط مطبوعات بسیار محدود بود. عوامل چندی در این امر سهیم بودند، از جمله: خط مشی دولتی؛ تیلفون‌های کاخ سفید برای تحت فشار گذاشتن ناشران و مدیران تلویزیون‌ها؛ نمایندگان کنگره‌ای که از ترس «سست عنصر» خوانده شدن، جرأت اعتراض نداشتند؛ و خبرنگارانی که فکر می‌کردند مردم، بیش از آن که نیازمند واقع‌گرایی باشند، به قهرمانان نیاز دارند.

در این میان، یک استثنا وجود داشت و آن «پیتر آیزنر<sup>۱۴</sup>»، سردبیر اخبار خارجی روزنامه *Newsday* و گزارشگر «خبرگزاری آسوشیئد پرس» بود که تهاجم نظامی به پاناما را تحت پوشش خبری قرارداد و سال‌های زیادی به تحلیل آن پرداخت. آیزنر، در کتاب «مانوئل نوریگا، زندانی امریکا»<sup>۱۶</sup> چاپ ۱۹۹۷ می‌نویسد:

«کشور، نابودی، و بی‌عدالتی که به نام مبارزه با نوریگا مرتکب شدند - و دروغ‌های مرتبط با آن - اصول ابتدایی را که امریکائی‌ها برای وجود یک دموکراسی قائل بودند مورد تهدید قرار می‌داد... به سربازان فرمان داده شده بود در پاناما کشتار کنند و آنان نیز به خیال این که کشوری را از چنگال دیکتاتوری بی‌رحم و فاسد نجات دهند، طبق فرمان، دست به کشتار زدند؛ پس از آن، مردم کشورشان (ایالات متحده امریکا) نیز در پی آنان، پای‌کوبان، گام برداشتند.»<sup>(۱۱)</sup>

«آیزنر»، پس از تحقیقاتی طولانی، از جمله مصاحبه با نوریگا در سلول زندانش در میامی امریکا، می‌نویسد:

«در مورد اتهامات اصلی، فکر نمی‌کنم شواهد موجود، مقصر بودن نوریگا را اثبات کند. فکر نمی‌کنم اقدامات وی به‌عنوان یک رهبر نظامی خارجی یا فرمانروای یک کشور، توجیه‌کننده تهاجم ایالات متحده امریکا به پاناما یا این مطلب باشد که وی تهدیدی علیه امنیت ملی ایالات متحده به شمار می‌رفته است.»<sup>(۱۲)</sup>

«آیزنر»، سپس، چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«تحلیل من از وضعیت سیاسی و گزارش‌هایم از پاناما قبل از تهاجم نظامی، طی آن، و پس از آن، من را به این نتیجه‌گیری رسانده است که تهاجم امریکا به پاناما سوءاستفاده از قدرت به‌شکلی کریه و منفور بوده است. این تهاجم که به‌قیمت یک خونریزی شدید انجام گرفت عمده‌تاً در خدمت اهداف سیاستمداران متکبر امریکائی و همپیمانان پانامائی آنها بود.»<sup>(۱۳)</sup>

خانواده «آریاس<sup>۱۷</sup>» و توانگرسالاران پیش از توریخوس، که از زمان جدا کردن پاناما از کلمبیا تا زمان کسب قدرت توسط توریخوس، چونان عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی در خدمت ایالات متحده امریکا بودند، مجدداً بر اریکه قدرت نشانده شدند. معاهده جدید آبراه<sup>۱۸</sup> در هاله‌ای از ابهام فرو رفت. اساساً، و به رغم آنچه اسناد رسمی نشان می‌داد، واشنگتن یک بار دیگر کنترل آبراه پاناما را در دست گرفت.

وقتی این رویدادها و تجربیات کاری شرکت «مین» را در ذهنم مرور می‌کردم، بارها و بارها از خود پرسیدم چه

<sup>۱۳</sup> همان دیک چنی، معاون ریاست جمهوری در دوره جرج بوش. پسر. دیک شکل کوتاه شده ریچارد است - م.

<sup>۱۴</sup> Peter Eisner

<sup>۱۵</sup> از روزنامه‌های معتبر نیویورک - م.

<sup>۱۶</sup> Manuel Noriega; America's Prisoner

<sup>۱۷</sup> The Arias Family

<sup>۱۸</sup> منظور «معاهده کارتر - توریخوس» است - م.

میزان از تصمیم‌گیری‌ها - از جمله تصمیم‌گیری‌هایی با اهمیت تاریخی که بر سرنوشت میلیون‌ها انسان تأثیرگذار است - توسط افرادی به عمل می‌آید که به جای علاقه به انجام عمل صحیح، تحت تأثیر انگیزه‌های شخصی قرار دارند؟ چه تعداد از مسؤولان تراز اول حکومت ما تحت تأثیر حرص و آز شخصی، و نه وفاداری به ملت، عمل می‌کنند؟ چه جنگ‌هایی صرفاً به این خاطر روی داده است که رئیس جمهوری نمی‌خواسته از دید شهروندان «سست‌عنصر» و فاقد اراده<sup>۱۹</sup> محسوب شود؟

به رغم قول‌هایی که به رئیس شرکت SWEC داده بودم، احساس ناکامی و ناتوانی که از تهاجم امریکا به پاناما به من دست داده بود، مرا به آغاز دوباره کار برای نگارش کتابم سوق می‌داد - با این تفاوت که اکنون تصمیم گرفته بودم کانون توجه کتابم توربخوس باشد. ماجرای او را محملی می‌دیدم برای این که از روی بسیاری از بی‌عدالتی‌هایی که دنیای ما را آلوده ساخته، پرده برگیرم و از احساس گناهم خلاصی یابم. هر چند که، این بار، مصمم بودم، به‌جای نظرخواهی از دوستان و بزرگان، درباره آنچه می‌خواستم انجام دهم، سکوت اختیار کنم.

ضمن کار روی کتاب، از درک ابعاد فعالیت‌های جنایتکاران اقتصادی و به خاطر آوردن اینکه این جنایات را در چه کشورهای زیادی صورت داده بودیم، قویاً متأثر می‌شدم. سعی کردم بر چند کشوری که عمده جنایات در آن جاها صورت گرفته بود تمرکز کنم، ولی فهرست بلندبالای جاهایی که بعد از فعالیت‌های ما وضع‌شان بدتر شده بود حیرت‌آور به نظر می‌رسید. در عین حال از عمق خرابکاری‌هایی که خود من سرمنشأ آن بودم، وحشت زده شدم. اگر چه پیش از این درباره این مسائل فکر کرده بودم ولی بین کارهای روزمره درباره آنها تأمل می‌کردم و به اندازه ای روی کارهای روزمره ام متمرکز بودم که هنوز چشم انداز جامعی از نتایج تمام فعالیت‌ها نداشتم. به این ترتیب بود که وقتی در «اندونزی» بودم، از چیزهایی که من و «هوارد پارکر» درباره آنها بحث می‌کردیم و یا مسائلی که دوستان جوان اندونزیایی «راسی»<sup>۲۰</sup> مطرح می‌کردند، احساس نگرانی می‌کردم. موقعی که در پاناما کار می‌کردم، از آنچه «فیدل» در زاغه‌ها، در منطقه «آبراه پاناما»، و در کلوب رقص نشانم داده بود عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفته بودم. در ایران نیز صحبت‌های «یمین» و «دکتر» به‌شدت باعث ناآرامی‌ام شده بود. اکنون، نگارش این کتاب دیدی فراتر و برتر به من می‌داد. حالا درک می‌کردم که چه آسان می‌شود می‌توان چشم انداز جامع را ندیده گرفت و از آن غافل ماند.

همه اینها اکنون چه‌قدر ساده و بدیهی به نظر می‌رسد؛ و با این همه، آن تجارب چه طبیعت‌مذیانه‌ای داشت و تدریجاً انسان را در خود فرو می‌کشید. برای من، اینها تصویر سربازی را در ذهن تداعی می‌کند که در آغاز خام است و ممکن است اخلاقی بودن قتل انسان‌های دیگر را زیر علامت سوال ببرد ولی، بیش از هر چیز، مجبور است بر ترس خود فائق شود و به بقای خود بیندیشد. نخستین‌باری که دشمنی را به قتل می‌رساند، عواطف بر وی چیره می‌شود و ممکن است به فکر خانواده مقتول بیفتد و احساس ندامت کند. اما با گذشت زمان و شرکت در جنگ‌های بیشتر و کشتن انسان‌های بیشتر، سنگدل می‌شود و به «سربازی حرفه‌ئی» بدل می‌گردد.

من نیز «سربازی حرفه‌ئی» شده بودم. با اذعان به این حقیقت، درجه‌ای برای درک بهتر فرایند ارتکاب جنایات و بنا کردن امپراتوری‌ها به رویم گشوده شد. اکنون برایم قابل فهم است که چرا بسیاری از انسان‌ها مرتکب اعمالی شرارت‌آمیز می‌شوند - مثلاً، چطور ایرانیان خوب و خانواده دوست می‌توانستند برای پولیس مخفی بی‌رحم شاه کار کنند؛ چطور المانی‌های خوب می‌توانستند از فرمان‌های هیتلر تبعیت کنند؛ و چطور مردان و زنان خوب امریکایی می‌توانستند پاناماسیتی را بمباران کنند.

در مقام یک جنایتکار اقتصادی، من هرگز از «آژانس امنیت ملی» ایالات متحده امریکا یا هیچ اداره دولتی دیگری یک

<sup>۱۹</sup> اشاره به «سست‌عنصر» خواندن جرج بوش. پدر توسط سیاستمداران وقت و رسانه‌های ایالات متحده امریکا پیش از حمله به پاناما است - م.  
<sup>۲۰</sup> Rasy

پشیز هم مستقیماً دریافت نکرده بودم؛ حقوق مرا شرکت «مبین» پرداخت می‌کرد. من شهروندی غیرنظامی و در استخدام یک شرکت بخش خصوصی بودم. درک این مطلب به من کمک می‌کرد تا نقش در حال ظهور مدیران ابرشرکت‌ها به‌عنوان جنایتکاران اقتصادی را با وضوح بیشتری ببینم. در عرصه جهانی، طبقه جدیدی از «سربازان (حرفه‌ئی)» در حال ظهور بود که نسبت به تبعات اعمال خویش، عاری از هرگونه احساسی بودند. آنچه در زیر می‌آید مطالبی است که پیرامون این نکته نوشتم:

اکنون، مردان و زنان ما به این امید به تایلند، فیلیپین، بوتسوانا، بولیوی و کشورهای دیگر می‌روند تا مردمی را که در جست‌وجوی کار درمانده‌اند، شناسائی کنند. رفتن آنان به این کشورها دقیقاً با هدف استثماری انسان‌هایی ضعیف و مفلوک است - انسان‌هایی که فرزندانشان دچار سوءتغذیه و، حتا از فرط گرسنگی، در حال جان‌کندن‌اند؛ انسان‌هایی که در بیغوله‌ها به سر می‌برند و همه امید خود را به زندگی بهتر از دست داده‌اند، و انسان‌هایی که فردائی متفاوت را حتا در خواب و خیال نیز نمی‌بینند. مردان و زنان ما دفاتر کار لوکس خود در منهتن، سانفرانسیسکو یا شیکاگو را پشت سر می‌گذارند، با جت‌های لوکس از فراز قاره‌ها و اقیانوس‌ها می‌گذرند، به هتل‌های درجه یک وارد می‌شوند و در بهترین رستوران‌های این کشورها غذا می‌خورند و سپس به جست‌وجوی انسان‌های درمانده می‌پردازند.

حتا در عصر حاضر هم، برده‌داری وجود دارند. آنان دیگر لزوماً به دنبال برده‌های خاصی نیستند که در حراج‌های «چارلستون»، «کارتاژن» و «هاوانا» بیشترین قیمت‌ها را نصیب فروشنده سازند، بلکه فقط انسان‌های درمانده را اجیر و کارخانه‌هایی برای تولید کت جین، کفش تنیس، قطعات اتومبیل، قطعات کامپیوتر و هزاران چیز دیگر تأسیس می‌کنند تا محصولاتشان در بازارهای موردنظر به فروش رسد. اینان ممکن است به دلایلی تصمیم بگیرند که خود مالک این کارخانه‌ها نباشند و بنابراین، تجار محلی را برای انجام کارهای کثیفشان به خدمت می‌گیرند.

آنان خود را انسان‌هایی صالح می‌انگارند. در بازگشت به وطن، عکس‌هایی از بناهای قدیمی و زیبا و خرابه‌های باستانی به فرزندان‌شان نشان خواهند داد. در سمینارهایی حضور پیدا می‌کنند و در آنجا خوش و بش می‌کنند، برای آنچه کرده‌اند به هم تبریک می‌گویند و یکدیگر را راهنمایی می‌کنند که مثلاً چطور باید از پس مقررات عجیب و غریب گمرکات کشورهای دوردست برآمد. رؤسایشان برای شان حقوق‌دانانی استخدام می‌کنند که به آنان اطمینان می‌دهند که آنچه می‌کنند کاملاً قانونی است! آنها کادری از متخصصان روان‌درمانی و دیگر کارشناسان منابع انسانی در اختیار دارند که مجابشان کند آنچه انجام می‌دهند کمک به آن انسان‌های درمانده است.

برده‌دار قدیمی به خود می‌گفت با موجوداتی سر و کار دارد که، به مفهوم کامل، انسان نیستند و او موقعیتی را در اختیار آنان نهاده است تا افتخار مسیحی شدن را پیدا کنند. برده‌دار قدیمی می‌فهمید که بردگان نقشی اساسی در تداوم جامعه‌اش بر عهده دارند و پایه‌های اقتصاد آن هستند. برده‌دار امروزی به خود اطمینان خاطر می‌دهد که دستمزد یک دالر در روز برای انسان‌های درمانده بهتر از آن است که هیچ درآمدی نداشته باشند. به‌علاوه، این بردگان از این فرصت بهره‌مند می‌شوند که در جامعه بزرگتر جهانی ادغام شوند. برده‌دار جدید ما این را نیز می‌فهمد که این درماندگان در حفظ و تداوم موجودیت شرکتش نقشی اساسی دارند و ستون‌های شیوه مسرفانه زندگی وی هستند. اما، برده‌دار جدید حتا لختی درنگ نمی‌کند تا ببیندیش که اعمالش، شیوه زندگی اش، و نظام اقتصادی که اعمال و شیوه‌های مزبور منبعت از آن است، بر جهان و بر آینده فرزندان‌ش چه تأثیرات گسترده‌ای خواهد نهاد.

ادامه دارد